**باسمه تعالی**

[***نکته باقیمانده راجع به لیالی مقمره*** 2](#_Toc477192747)

[***دلالت روایت علی بن مهزیار بر خلاف نظر امام ره*** 2](#_Toc477192748)

[**قرینه أول** 2](#_Toc477192749)

[**قرینه دوم** 2](#_Toc477192750)

[***مناقشه*** 3](#_Toc477192751)

[**مناقشه در قرینه أول** 3](#_Toc477192752)

[**مناقشه در قرینه دوم** 3](#_Toc477192753)

[***مناسبت حکم و موضوع بر خلاف نظر امام ره*** 4](#_Toc477192754)

[***فروع مستحدثه*** 5](#_Toc477192755)

[***حکم نماز در مناطق قطبی*** 5](#_Toc477192756)

[**قول أول (رعایت بلاد متعارفه)** 5](#_Toc477192757)

[**مناقشه** 5](#_Toc477192758)

[**قول دوم (سقوط تکلیف مشروط به اوقات)** 5](#_Toc477192759)

[**مناقشه** 6](#_Toc477192760)

[**قول سوم (سقوط تکلیف به روزه و بقای تکلیف به نماز در پنج وعده)** 6](#_Toc477192761)

[**مناقشه** 6](#_Toc477192762)

[**قول چهارم (معیار بودن بلد سابق در اوقات)** 7](#_Toc477192763)

[**مناقشه** 7](#_Toc477192764)

[**قول پنجم (حرمت رفتن و ماندن در مناطق قطبی برای مختار)** 7](#_Toc477192765)

[**حکم مضطرّ** 8](#_Toc477192766)

[**حکم رفتن به کره ماه** 8](#_Toc477192767)

[**مناقشه در قول پنجم** 8](#_Toc477192768)

[**مناقشه أول** 8](#_Toc477192769)

[***جواب*** 8](#_Toc477192770)

[**مناقشه دوم** 9](#_Toc477192771)

**موضوع**: کتاب الصلاه/اوقات فرائض /طلوع فجر در لیالی مقمره/حکم نماز در مناطق قطبی

**خلاصه مباحث گذشته:**

محقق همدانی ره و نیز مرحوم امام ره فرمودند: در لیالی مقمره باید نماز را از اذان رسمی تأخیر انداخت زیرا در لیالی مقمره به دلیل غلبه نور ماه، خیط أبیض در افق شرقی قابلیّت برای تبیّن ندارد و فجر در افق تشکیل نمی شود.

***نکته باقیمانده راجع به لیالی مقمره***

***دلالت روایت علی بن مهزیار بر خلاف نظر امام ره***

بعضی از تلامذه امام ره در کتاب تفصیل الشریعه، کتاب الصلاه، بحث لیالی مقمره را که مطرح کرده اند به امام ره اشکال کرده اند که روایت علی بن مهزیار که امام ره برای نظر خود به آن استدلال کرد، به دو قرینه بر خلاف نظر امام ره دلالت می کند:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ ***قَالَ كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ الْحُصَيْنِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع مَعِي- جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدِ اخْتَلَفَ مُوَالُوكَ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ- فَمِنْهُمْ‌مَنْ يُصَلِّي- إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ الْأَوَّلُ الْمُسْتَطِيلُ فِي السَّمَاءِ- وَ مِنْهُمْ مَنْ يُصَلِّي إِذَا اعْتَرَضَ فِي أَسْفَلِ الْأُفُقِ وَ اسْتَبَانَ- وَ لَسْتُ أَعْرِفُ أَفْضَلَ الْوَقْتَيْنِ فَأُصَلِّيَ فِيهِ- فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعَلِّمَنِي أَفْضَلَ الْوَقْتَيْنِ وَ تَحُدَّهُ لِي- وَ كَيْفَ أَصْنَعُ مَعَ الْقَمَرِ وَ الْفَجْرُ لَا تَبْيِينَ مَعَهُ- حَتَّى يَحْمَرَّ وَ يُصْبِحَ وَ كَيْفَ أَصْنَعُ مَعَ الْغَيْمِ - وَ مَا حَدُّ ذَلِكَ فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ فَعَلْتُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ- فَكَتَبَ ع بِخَطِّهِ وَ قَرَأْتُهُ الْفَجْرُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ- هُوَ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ الْمُعْتَرِضُ- وَ لَيْسَ هُوَ الْأَبْيَضَ صَعَداً- فَلَا تُصَلِّ فِي سَفَرٍ وَ لَا حَضَرٍ حَتَّى تَبَيَّنَهُ- فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْ خَلْقَهُ فِي شُبْهَةٍ مِنْ هَذَا- فَقَالَ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ- الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِفَالْخَيْطُ الْأَبْيَضُ هُوَ الْمُعْتَرِضُ- الَّذِي يَحْرُمُ بِهِ الْأَكْلُ وَ الشُّرْبُ فِي الصَّوْمِ- وَ كَذَلِكَ هُوَ الَّذِي يُوجَبُ بِهِ الصَّلَاةُ.***[[1]](#footnote-1)

**قرینه أول**

سائل فجر را غیر از تبیّن قرار دارد و خود امام علیه السلام هم این را تأیید کردند؛ سائل گفت: و الفجر لایتبیّن که ظهور دارد در این که فجر گاهی هست ولی تبیّن ندارد و امام علیه السلام هم فرمود: الفجر هو الخیط الأبیض فلاتصلی الفجر حتّی تبیّنه و بین فجر و تبیّن فرق گذاشت. لذا صحیح نیست بگوییم فجر همان تبیّن است بلکه تبیّن طریق به فجر است.

**قرینه دوم**

امام علیه السلام در شب هایی که ابری است فرمود: لاتصلی الفجر حتّی تبیّنه که مسلّم حکم ظاهری است زیرا ابر مانع از طلوع فجر نیست و تنها مانع از احراز است. و این که با یک کلام بخواهد نسبت به شب های ابری حکم ظاهری را بگوید و نسبت به لیالی مقمره حکم واقعی را بگوید عرفی نیست.

***مناقشه***

ما قبول کردیم که این روایت فی حدّ ذاته دلالت بر فرمایش امام ره نمی کند ولی ظهور در ردّ نظر ایشان هم ندارد:

**مناقشه در قرینه أول**

زیرا قرینه أول که ذکر شد: بین تبیّن به معنای تمیّز، و تشکّل سفیدی صبح که امام ره تعبیر به الامتیاز النفس الأمری می کنند، و بین تعبیر حتّی تبیّنه که تبیّن مکلّف است، خلط شده است و این دو با هم فرق می کند. تبیّنی که امام ره می فرمایند در لیالی مقمره با تأخیر محقق می شود تبیّن به معنای تمیّز نفس الأمری است یعنی در شب های مهتاب افق شرقی مثل بقیه آسمان در کل شب روشن است و خورشید افق شرعی را روشن تر نکرد و صحیح است که گفته شود در افق تبیّن نشد. و این با تبیّن به معنای انکشاف برای مکلف فرق می کند. و هیچ قرینه ای در روایت نداریم که بین تبیّن به معنای أول و بین طلوع فجر فرق گذاشته شده است زیرا سائل می گوید الفجر لایتبیّن که دلیل بر این نیست که فجر وجود دارد. بلکه فجر برای ما منکشف نمی شود و طلوع فجر محتمل است و تبیّن برای ما طریق است و با تبیّن نفس الأمری فرق می کند که به معنای قابلیّت تبیّن داشتن است.

**حاصل اشکال این است که:** در روایت بین فجر و تبیّن برای ملکف فرق گذاشته شده است ولی امام ره فجر را مساوی با انکشاف برای مکلف نمی داند بلکه امتیاز نفس الأمری سفیدی صبح از سیاهی را فجر می داند. و این حرف درستی است.

**مناقشه در قرینه دوم**

**و قرینه دومی هم که ایشان ذکر کرد صحیح نیست:**

چه اشکالی دارد که امام علیه السلام وظیفه فعلیه مکلف را بیان کنند؛ تا برای توی مکلف طلوع فجر مشخص نشود وظیفه فعلیه تو این است که نماز صبح نخوانی و این وظیفه فعلیه گاهی به خاطر حکم ظاهری است، در موارد شب های ابری، و گاهی به خاطر حکم واقعی است مثل شب های مهتاب.

مثل این که کسی حسّ شامّه اش کار نمی کند و سرماخوردگی دارد و لذا شک می کند که آیا خمر به سرکه تبدیل شده است یانه. و گاهی حسّ شامه اش سالم است و سرما خوردگی مثلاً ندارد، می بینید که خمر تغییری کرده است و با ابزارهای علمی می توان تشخیص داد که تبدیل به سرکه شده است که اگرکسی از هر دو سؤال کند و جواب بدهند که: لاتشربه حتّی تُبیّن أنّه خمر که نسبت به فرض أول حکم ظاهری است و نسبت به فرض دوم حکم واقعی است که تا خلّ عرفی نشود هنوز نجس است و خلّ آزمایشگاهی کافی نیست. که این بیان اشکالی ندارد و عرفی است.

و اگر اشکال در این حدّ بود که این روایت ظاهر در فرمایش امام ره نیست خوب بود و خود امام ره هم به این روایت به عنوان تأیید استناد می کنند و ما هم همین را می گوییم. و دلیل أصلی ایشان اطلاقات است.

***مناسبت حکم و موضوع بر خلاف نظر امام ره***

**البته ما عرض کردیم که اگر مناسبت حکم و موضوع را مطرح کنیم(البته با تقریبی جدید از مناسبت حکم و موضوع) که:**

عرفاً بقای سفیدی صبح مستند به دو چیز است: ضوء قمر و قرب شمس به گونه ای که اگر هر کدام از بین برود دیگری تأثیر می گذارد.

مثل دو داعی مستقل که اگر مثلاً داعی قربی بود که روز جمعه غسل کند و چون هوا گرم بود داعی پیدا کرد که در آب سرد برود و با این دو داعی وارد آب سرد شود که مشهور می گویند غسلش صحیح است.

اینجا هم بقاءً این سفیدی صبح اگر عرف ملتفت شود به این که خورشید هیچ فرقی با شب های دیگر ندارد و به افق نزدیک شده است و اگر یک لحظه ماه گرفتگی شود سفیدی صبح آشکار می شود که این منشأ این می شود که عرف بگوید این سفیدی صبح در افق شرقی تحت تأثیر دو عامل است.

و ما به خاطر مناسبت حکم و موضوع بعید نمی دانیم که بگوییم همین مقدار کافی است ولی این یک نوع ادّعا و مصادره در مقابل فرمایش محقق همدانی و امام ره است که می گویند عرفاً در شب های مهتاب تغییری در افق شرقی ایجاد نمی شود. و اگر استظهار ما از أدله این باشد که رنگ افق شرقی عوض شود، واقعاً رنگش عوض نشده است.

ما هم می گوییم اگر تغییر موضوع حکم باشد تغییر واقعاً حاصل نشده است ولی بعید نیست که گفته شود که قمر و شمس هر کدام علّت مستقلّ برای سفیدی صبح است هر چند ماه از شب موجود بود دیگر خورشید تأثیری در سفیدی صبح نگذاشته است. و ما نمی گوییم عرفاً تغییر صدق می کند بلکه می گوییم مناسبت حکم و موضوع این گونه است. و مرز بین استحسان و استظهار ظریف است لذا ما می گوییم الأحوط تأخیر نماز در لیالی مقمره است.

***فروع مستحدثه***

***حکم نماز در مناطق قطبی***

راجع به فروع مستحدثه أولین فرع نماز در مناطق قطبی است:

نود درجه قطب که مرکز قطب است، شش ماه شب و شش ماه روز است. صاحب عروه چهار نظر را ذکر کرده است:

**قول أول (رعایت بلاد متعارفه)**

نظر خود صاحب عروه این است که: بلاد متعارفه را مراعات کنیم و نماز را بر اساس بلاد متعارفه تنظیم کنیم.

**مناقشه**

أولاً اشکال می شود که: چه دلیلی دارد که بلاد متعارفه را ملاحظه کنیم با این که در روایت دارد که: انّما علیک مشرقک و مغربک

ثانیاً بلاد متعارفه هم به لحاظ خط عرض و هم به لحاظ خط طول یکنواخت نیستند: برخی مناطق یازده ساعت روز و سیزده ساعت شب است و برخی برعکس. برخی از بلاد متعارفه که از خط استواء دورتر می شوند هفت ساعت روز و بقیه شب است و برخی مناطق برعکس است و هفت ساعت شب است و بقیه روز است. لذا به صورت کلی گفتن که بلاد متعارفه ملاک است مشکلی را حلّ نمی کند. معیار طلوع و زوال و غروب کدام منطقه است. در هر لحظه خورشید از یک جا طلوع می کند و از یک جا غروب می کند.

اطلاق اذا طلعت الفجر یجب صلاه الفجر، أقم الصلاه لدلوک الشمس إلی غسق اللیل شامل مناطق قطبی نمی شود زیرا در قطب، طلوع فجر و دلوک شمسی نداریم. لذا می گوییم چرا به مناطق متعارفه ارجاع می دهید.

**قول دوم (سقوط تکلیف مشروط به اوقات)**

در مناطق قطبی تکلیف چه به نماز و چه به روزه ساقط است؛ زیرا لیل و نهار و طلوع فجری ندارند. و اذا طلعت الفجر فصلّ مثل اذا استطعت فحجّ است که اگر استطاعت نباشد وجوب حجّ ثابت نمی شود.

**مناقشه**

صاحب عروه فرموده است که: این وجه بعید است. و شاید به این جهت است که دینی که در آن نماز و روزه نباشد دین نیست. و این را بعداً در کلام آقای خویی مطرح می کنیم.

**قول سوم (سقوط تکلیف به روزه و بقای تکلیف به نماز در پنج وعده)**

احتمالی که مرحوم امام فرمودند أقرب الاحتمالات است: تکلیف به روزه ندارند زیرا نمی شود شش ماه روزه باشند. ولی نماز دارند و هر سال باید پنج نماز بخوانند زیرا یک شبانه روز بیشتر ندارند: روزشان شش ماه طول می کشد و شبشان هم شش ماه طول می کشد و منتصف النهار هم بعد از گذشت سه ماه محقّق می شود.

**مناقشه**

صاحب عروه فرموده است که: این فرض هم بعید است.

و این حرف درست است زیرا شش ماه روز مجازی است و حقیقتاً روز نیست و ظاهر نهار و لیل این است که جزئی از سنه است نه این که لیل و نهار تمام سال باشد.

**نکته**: امام ره فنّی بحث کرده است و تنها راجع به نماز این را می گوید: می فرماید اطلاق یوم و لیله قضیه حقیقیه است و شامل أهالی قطب هم می شود. و خود شما هم می گویید که شش ماه شب است و شش ماه روز است و تعبیر به روز و شب می کنید که معلوم می شود که تعبیر مجازی نیست. و لذا اطلاقات شامل آن می شود. ولی ایشان در سایر احکام می فرماید: احکامی که مقدار زمان در آن أخذ شده است که علامت آن این است که تلفیق می کنیم مثل سه روز حیض که از ظهر امروز تا ظهر روز چهارم سه روز ، سه روز کامل می شود و در مناطق قطبی هم همین گونه حساب می کنیم که هفتاد و دو ساعت بشود.

و نیز ایشان می تواند در إقامه عشره أیام، عدّه، خیار ثلاثه أیام همین حرف را بزند که در این ها مقدار مهم است و تلفیقی کافی است. لذا در مناطق قطبی هم مقدار را حساب می کنیم.

امام ره فرموده است که بیتوته با زن می ماند که موضوعش لیل است ولی احتمال ندارد که شش ماه که شب است با زن باشد. و این که بگوییم زن قطبی حقّ بیتوته ندارد خلاف ظاهر است. ظاهر عرفی این است که مقدار زمان بیتوته کند مثلاً اگر شب دوازده ساعت است در آنجا هم به اندازه دوازده ساعت پیش زنش بیتوته کند.

خلاف ظاهر عرفی یوم و لیل است و ظاهر عرفی یوم و لیل این است که جزئی از سال است نه اینکه یوم و لیل تمام سال باشند. ظاهر یوم آنی است که با حرکت وضعی زمین حاصل می شود نه آنی که با حرکت انتقالی زمین حاصل می شود.

**قول چهارم (معیار بودن بلد سابق در اوقات)**

معیار بلد سابق است: مثلاً اگر از شهر قم به قطب رفته است بر اساس افق قم نماز می خواند.

**مناقشه**

صاحب عروه می گوید این فرض هم محتمل است. و واقعاً هم در حدّ احتمال است و ضعیف است. و استصحاب هم جاری نیست زیرا موضوع عوض شده است و موضوع طلوع فجر بود و الان دیگر طلوع فجر ندارد.

**قول پنجم (حرمت رفتن و ماندن در مناطق قطبی برای مختار)**

مرحوم خویی فرموده اند هیچ کدام از این چهار قول درست نیست و قول صحیح این است که بگوییم:

شرع مقدّس نماز را بر همه بدون استثناء واجب کرده است: ان الصلاه کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً، الصلاه عماد دینکم، بنی الاسلام علی خمس الصلاه و الصوم و الزکاه و الحج و الولایه؛ پایه اسلام نماز و روزه است و نمی توان گفت أهالی قطب نماز ندارند. و این که فقراء زکات و حج ندارند و مریض ها صوم ندارند بگوییم أهالی قطب هم نماز و روزه نداشته باشند خلاف ظاهر است زیرا: در خطابات ان استطعت فحج آمده است یا گفته اگر به نصاب نرسید زکات نده. ولی ظاهر أدله نماز این است که نماز عماد دین است.

**و لذا آقای خویی فرموده است**: این که بگوییم چون شرط وجوب نماز ها مثل طلوع فجر و زوال شمس و غروب شمس در قطب حاصل نمی شود لذا نماز بر أهالی قطب واجب نیست، قابل گفتن نیست و دین منهای نماز دین نیست.

و واقعاً هم وجدان متشرّعی همین را می گوید و وجدان متشرّعی از همین أدله استفاده شده است.

نتیجه این که: چون طلوع فجر و زوال و غروب شرط صحّت نماز است و در قطب نمی توان شرائط صحّت نماز را مراعات کرد لذا رفتن به قطب حرام است؛ ألم تکن أرض الله واسعه فتهاجروا. در روایت داریم که شخصی می خواست به جایی برود که برف بوده است و آب نبوده است که حضرت می فرماید: به جایی که دینش را از بین می برد (یوبق دینه) نرود.

**حکم مضطرّ**

ولی اگر مضطرّ است که به مناطق قطبی برود یا مضطرّ است که در مناطق قطب بماند: تکلیف به أداء ساقط می شود زیرا بر شرط نماز که وقت باشد قادر نیست و وقتی 24 ساعت گذشت قضای پنج نماز به عهده اش می آید لذا بعد از گذشت 24 ساعت شروع کند به خواندن نماز قضاء و لازم نیست سریع بخواند چون قضاء موسّع است. و این شخص مثل فاقد الطهورین می شود.

**حکم رفتن به کره ماه**

و مرحوم خویی فرموده اند: از این مطالب ظاهر می شود که رفتن به کره ماه هم حرام است زیرا این که ماه پانزده روز، روز و پانزده روز شب دارد که روز و شب نیست. و تمسّک به سیروا فی الأرض هم دلیل بر ارتکاب هر خلاف شرعی نمی شود و (مثل این می ماند که: شخصی خانه ارثی را غصب کرده بود و به برادرش نمی داد. به او گفتند چرا ارث را تقسیم نمی کنی؟! او هم گفت به خاطر روایت نبوی که : من سعاده المرء سعه داره)

**مناقشه در قول پنجم**

دو اشکال به مرحوم خویی مطرح می شود:

**مناقشه أول**

مناقشه ای که برخی در تعلیقه عروه مطرح کرده اند که: این که قطب رفتن حرام باشد خلاف شریعت سهله و سمحه است. خدا این همه امکانات را در قطب قرار داده است و لذا خلاف منابع طبیعی است که خدا برای استفاده مردم در قطب قرار داده است.و لذا در قطب رفتن و در قطب ماندن حرام نیست.

و برای نماز هم هر 24 ساعت را تقسیم می کنیم و نماز می خوانیم.

***جواب***

این اشکال فنّی نیست: اگر نرفتن به قطب یا رفتن از آنجا حرجی نباشد چه اشکالی دارد رفتن و ماندن در آنجا حرام باشد. و خلاف شریعت سهله و سمحه نیست. و این که منابع طبیعی دارد چه ربطی به ما دارد و آیا خدا منابع طبیعی را قرار داده است که ما نمازمان را ترک کنیم؟!

**مناقشه دوم**

می گوییم: ظاهر انصرافی أدله اوقات نماز این است که وقت باشد: ظاهر«أقم الصلاه لدلوک الشمس، و اذا زالت الشمس وجب الصلاتان» این است که: زمانی که در بلد تو دلوک شمس و زوال شمس باشد در این هنگام نماز بخوان و دلیل اوقات نماز نسبت به مناطق قطب اطلاق ندارد. بله دلیل وجوب (الصلاه عماد دینکم) نسبت به مناطق قطب اطلاق دارد.

و وقتی دلیل شرطیّت شامل أهالی قطب نشد دیگر لزومی ندارد که بگوییم باید أهالی قطب این شرط را مراعات کنند و جایی بروند که بتوانند نماز را در طلوع فجر و زوال و غروب بخوانند.

1. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 210‌ [↑](#footnote-ref-1)